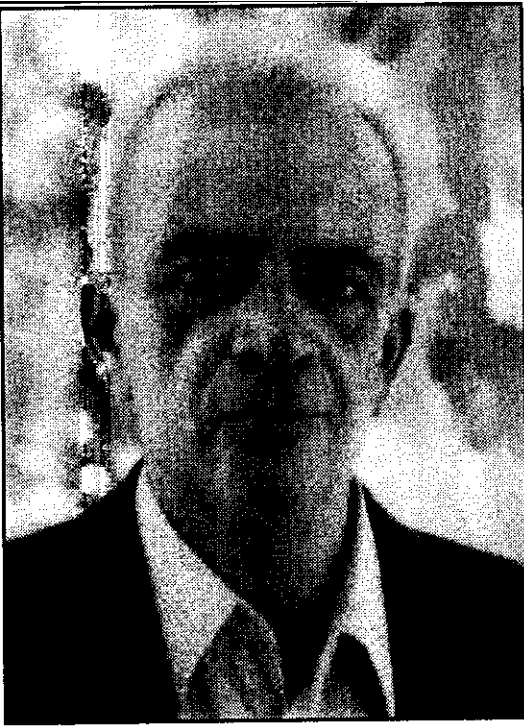


ارزیابی نیروهای ملی - مذهبی در بسترتحولات اجتماعی

گفت‌وگو با محمد بسته‌نگار



می‌بینیم این طیف با دیگر گروه‌ها و طیف‌های جامعه تفاوت کیفی داشتند. شما مبدأ مختصات تحلیلی این طیف را در سال‌های ۳۷ و ۳۸ می‌گذارید؟

□ نسل زمان خودمان را می‌گویم، با نسل گذشته کاری ندارم همین طیفی که در سال ۳۸ تا ۴۲ فعالیت می‌کرد و بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ و بعد از دادگاه‌ها و زندانی شدن سران نهضت، قضایای مجاهدین اولیه و بعد هم جریان حسینیه ارشاد پیش آمد، طیف‌هایی که هم به لحاظ ملی بودن و هم به لحاظ مذهبی بودن شاخصه‌ها و برجستگی‌هایی داشتند. این مجموعه با ویژگی ملی بودن و مذهبی بودن از گروه‌های دیگر متمایز بودند؛ چون در صحنه اجتماع هم حضور داشتند. با چریک‌های فدایی از یک طرف و گروه‌های ملی و گروه‌های چپ متمایز بودند. بدون این که این مجموعه اسم خاصی داشته باشد، همه می‌دانستند که آنها دارای تفکر خاصی هستند و علی‌رغم اختلافاتی که با هم داشتند، جهات مشترکی هم وجود داشت. پس از آن می‌بینیم که مجموعه این طیف - بی آن که بخواهیم طیف‌های دیگر را نفی کنیم - منجر به اندیشه مقاومت و سرانجام انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۵۷ می‌شود. منتها شرایطی به وجود می‌آید که اینها از سال ۱۳۶۰ به بعد - که اینجا جای گفت‌وگو درباره علل آن نیست - در جامعه منزوی می‌شوند. یک تحلیل این بود که این طیف دیگر از بین رفته است، بدین ترتیب که گروه‌های چپ جذب جناح چپ حاکمیت خواهند شد و گروه‌های راست جذب جناح راست حاکمیت می‌شوند. آن زمان خود من این عقیده را نداشتم، بعد که با دوستان صحبت می‌کردم، می‌دیدم که بیش از همه آقای مهندس سحابی هم این عقیده را دارد که این تصور درست نیست. زیرا این طیف به واسطه یک سلسله مشترکاتی که دارند به هیچ وجه به طور مطلق جذب حاکمیت نخواهند شد. ممکن است افراد معدودی از آنها وارد حاکمیت بشوند چنان که شدند اما همه آنها می‌توانند به صورت یک جبهه یا یک ائتلاف یا در یک مجمع بزرگی با هم کار کنند. برای این که یک سلسله اشتراکات فکری از صد تا صد و پنجاه سال پیش در بین آنها

اشاره: محمد بسته‌نگار متولد ۱۳۲۰ فعالیت‌های سیاسی را از سال ۱۳۲۸ با آشنایی با مرحوم طالقانی و مرحوم بازرگان و مسجد هدایت آغاز نمود. در سال ۱۳۳۹ وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و در انجمن اسلامی دانشجویان، جبهه ملی و نهضت آزادی ایران به فعالیت پرداخت. در سال ۱۳۴۲ به واسطه مبارزات سیاسی بازداشت و مدت چهار سال به زندان محکوم شد که دفاعیات ایشان در بیدادگاه سلطنت در کتاب "مقاومت در زندان" آمده است. بعد از آزادی، رژیم گذشته مخالف ورود وی به دانشگاه بود و شرط ورود ایشان به دانشگاه را همکاری با ساواک یا نوشتن تفرنامه نسبت به آیت‌الله خمینی، نهضت آزادی ایران و دکتر مصدق دانست که بسته‌نگار بدان تن نداد و به همین جهت تحصیلات دانشگاهی را بعد از انقلاب ادامه داده و بعد از ۲۲ سال در سال ۱۳۶۱ فارغ التحصیل می‌گردد.

ایشان هم‌اکنون علاوه بر کارهای تحقیقاتی و پژوهشی، یکی از چهره‌های فعال ملی - مذهبی می‌باشد. از جمله تألیفات ایشان "مصدق از دیدگاه طالقانی"، "مناره‌های در کویر" و "حقوق بشر از منظر اندیشمندان" می‌باشد.

■ همان‌طور که می‌دانید واژه ملی - مذهبی پس از دوم خرداد به طیف متنوعی از نیروهای سیاسی فرهنگی اطلاق می‌شود که دارای گرایش‌های فکری و عملی متفاوت هستند تا چه اندازه این طیف‌بندی را واقعی می‌بینید و اساساً چه نقاط اشتراکی برای این جریان تعریف می‌کنید؟

□ از سال ۳۷ به بعد که همه دوستان هم‌دوره‌ای ما با تفاوت‌های یک‌سال و دو سال وارد صحنه مبارزه می‌شدند و به عبارتی وارد مسجد هدایت شده و به انجمن اسلامی دانشگاه‌ها راه پیدا کردند، اغلب در نهضت آزادی و جبهه ملی دوم فعالیت می‌کردند، از همان سال‌هاست که

وجود داشته است و این اشتراکات فکری نمی‌گذارد که اینها جذب قدرت‌های دیگر شوند.

■ وجوه اشتراک این طیف در چه چیزهایی است؟

□ من در "ایران فردا" شماره ۶۴ با عنوان "ویژگی‌های فکری ملی - مذهبی" مقاله‌ای نوشتم. ویژگی ملی بودن را در سه عامل دیدم. نخست این که برخلاف دیگر گروه‌ها که مبدأ مبارزات مردم را از ۱۵ خرداد به این طرف می‌دانند، این طیف به یک سابقه تاریخی معتقدند که حداقل از جنبش تنباکو شروع می‌شود. بعد جنبش مشروطیت و در کنارش جنبش شیخ محمد خیابانی، جنگل و محمدتقی خان پسیان و دیگر جنبش‌های قومی و ملی دیگر تا می‌رسد به مبارزات مرحوم دکتر مصدق و مرحوم مدرس در زمان رضاشاه و بعد از آن از شهریور ۲۰ به بعد جنبش ملی‌شدن صنعت نفت شروع می‌شود. همچنین بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نهضت مقاومت ملی ایران شروع می‌شود. سپس جبهه ملی دوم در سال ۳۹ و نهضت آزادی ایران را در سال ۴۰ داریم. بعد از سرکوب قیام مردم در سال ۴۲ باز هم مقاومت و مبارزه ادامه پیدا می‌کند. از لحاظ سیاسی و نظامی در شاخه مجاهدین و چریک‌های فدایی و از لحاظ فکری حسینیّه ارشاد و پس از آن سخنرانی‌های دکتر شریعتی

می‌باشد. فعالیت‌های بعضی گروه‌های سیاسی است که مجال ظهور و بروز پیدا می‌کند که مجموعه این عوامل به انقلاب سال ۵۷ منجر می‌شود. گرچه رهبری انقلاب را مرحوم آیت‌الله خمینی در سال‌های منجر به انقلاب به عهده دارند ولی از عوامل دیگر نباید غافل شد.

دومین ویژگی ملی بودن این است که مصدقی هستند؛ نه این که از او یک بت بترسیم، بلکه روی افکار و اندیشه‌های دکتر مصدق تأمل کنیم. دکتر مصدق روی دو مسئله انگشت گذاشت و آن را پیاده کرد. یکی این که می‌گوید دموکراسی در هر جامعه‌ای باید طبق شرایط آن جامعه بنا شود؛ یعنی دموکراسی وارداتی را قبول نمی‌کند. سپس می‌گوید جامعه ما باید روی دو اصل استوار باشد، یکی اصل اسلامیت و دیگری اصل ایرانیت. این را در نطق دوره ششم مجلس شورای ملی هنگام مخالفت با وزارت وثوق‌الدوله مطرح می‌کند و صریحاً روی این دو اصل تأکید می‌کند. بعد از شهریور ۲۰ در دوره چهاردهم، باز هم روی اصل اسلامیت و اصل ایرانیت تکیه می‌کند. دومین مسئله‌ای که دکتر مصدق در بُعد سیاست خارجی، مطرح می‌کند سیاست موازنه منفی است؛ یعنی هم نفت و هم شیلات را ملی کرد.

سومین ویژگی ملی بودن این است که به "منافع ملی" توجه دارد. به قول مرحوم مهندس بازرگان، نمی‌گوییم: "هنر نزد ایرانیان است و بس". منتها منافع ملی را بر منافع شخصی ترجیح می‌دهیم. حتی در این دوران

جهانی‌شدن هم یکی از ویژگی‌های ملی بودن این است که به هویت و منافع ملی توجه کنیم.

■ امروزه از منافع ملی هم قرائت‌های مختلفی ارائه می‌شود. مثلاً یکی می‌گوید منافع ملی ما ایجاب می‌کند آمریکا به عراق حمله کند و ما هم به طور فعال در این حمله حضور داشته باشیم. دیگری می‌گوید اگر عراق تجزیه شود علی‌رغم کینه‌ای که به صدام داریم، این به نفع ما نیست. تعریف مشخص منافع ملی چیست؟ آیا آن هم مثل احکام مذهبی قرائت‌های مختلفی پیدا کرده است؟

□ ملی بودن به معنای شوونیستی کلمه نیست که خودمان را در مقابل نژاد عرب یا در مقابل ترک یا ملیت‌های دیگر قرار دهیم و یا اصولاً ضد بیگانه باشیم. ایران دوستی و ملی بودن ما ملازم با تعصب نژادی نیست، برعکس مبتنی بر قبول کاستی‌ها و معایب خود و احترام به فضایل و حقوق دیگران است. به این معنا که نسبت به حیثیت و استقلال و پیشرفت کشورمان فوق‌العاده پافشاری می‌کنیم، ولی مخالف ارتباط و تعامل با دیگر ملل و زندگی در جهانی که روزبه‌روز پیوندها و احتیاجات متقابل شدیدتر می‌شود نیستیم. عده‌ای می‌گویند ما باید خودمان را در سیاست جهانی ادغام کنیم. این ادغام کردن

مترادف است با دست برداشتن از حیثیت ملی خودمان. به این ترتیب، منافع اقتصادی کشور ما همه زیر نظر کارتل‌ها و تراست‌ها قرار می‌گیرد. این است که ما باید تلاش کنیم در این بحران جهانی‌شدن که این جهان آشوب‌زده و یغماگر، منافع کشورمان را حفظ کنیم. چگونه؟ به کار کارشناسی نیاز دارد و من وارد جزئیات آن نمی‌توانم بشوم، ولی این که ما بدون چون و چرا خودمان را در جهانی‌شدن ادغام کنیم، درست نیست. حتی کشورهایی مثل ژاپن و کره هم در بازار جهانی به شدت از منافع ملی خودشان دفاع می‌کنند. حتی در اروپا با وجود بازار مشترک، هر کشوری از منافع و حیثیت و اعتبار خودش دفاع می‌کند.

■ آیا منافع ملی ما درجات دارد، یعنی اولویت‌هایی در حفظ منافع ملی قائل هستید؟

□ بله، گاهی ما در برابر عراق و گاهی در مقابل ترکیه، گاهی نیز در برابر پاکستان و یا سایر کشورهایی نظیر خودمان هستیم. به تناسب هر یک ایجاب می‌کند در برابر تجاوز از منافع خود دفاع کنیم. ولی اگر ابرقدرتی به یکی از کشورهای همسایه حمله کند، ما نمی‌توانیم بگوییم به ما ربطی ندارد و به صرف مخالف بودن با کشورهایی نظیر خود حملات و تجاوزات ابرقدرت‌ها را توجیه کنیم. البته منظور من دفاع نظامی نیست، ولی باید انواع دفاع را داشته باشیم.

■ به نظر می‌رسد که این در واقع همان قرائتی است که مصدق از

□بله، آنقدر این تفکر در ذهن ما در این چهل سال عجین شده است که دیگر مشکل است که بگویم صرفاً مصدق این را قبول داشت، یا این یک جریان است.

اما ویژگی مذهبی بودن به این مفهوم است که این نحله به نحوی "دین" را با - شدت و ضعف - امری اجتماعی می داند. عده‌ای در چارچوب خدانشناسی و خداپرستی اعتقاد دارند و مانند نخشب که نحله‌خداپرستان

سوسیالیست را تشکیل می‌دهند. هر چه جلوتر بیاییم، دخالت مذهب بیشتر می‌شود، تا نهضت مجاهدین، که قرآن را "راهنمای عمل" خود می‌دانند. این نحله شامل نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، نهضت مجاهدین، جاما، طیف فرهنگی ایران فردا و طیف‌های دیگری می‌شود که دین را یک امر فردی نمی‌دانند و معتقد نیستند که فقط باید جایگاهش در قلمرو قلب‌ها باشد.

■ آیا جریان آیت‌الله خمینی هم همین را می‌گوید، زیرا ایشان هم دین را یک امر اجتماعی می‌دانند؟

□ این نحله ویژگی‌های دیگری دارد که آن را از طیف‌های دیگر متمایز می‌کند. اینها معتقدند که مبانی فکری آزادی، عدالت، حقوق بشر یا دموکراسی و مردم‌سالاری که در

غرب بوده است، ریشه در دین ما دارد. بعضی معتقدند که اگر بخواهیم حقوق بشر یا دموکراسی را وارد بکنیم، باید از درون دین بگذرد و با مسائل دینی ما همخوانی پیدا کند، وگرنه صرف تقلید از غرب راهگشای جامعه ما نخواهد بود. در مجموع، این طیف تحت‌تأثیر اندیشه‌های سیدجمال، اقبال، مرحوم شیخ محمدعبده و تا اندازه‌ای مرحوم نائینی و بعد از شهریور ۲۰ مشخصاً مرحوم طالقانی، بازرگان، نخشب و شریعتی قرار دارد. مجاهدین اولیه هم داخل همین طیف هستند. من برای آن پنج اصل ارائه داده‌ام.

اصل اول، اصل "توحید" است. اگر در نوشته‌های سیدجمال، اقبال، طالقانی و نوشته‌های بازرگان دقت کنید، خواهید دید که اینها معتقدند توحید صرفاً یک امر درونی و قلبی نیست، بلکه مفهوم توحید این است که در مقابل هیچ قدرتی سر تسلیم فرود نیاوریم، جز خدا؛ این را توحید عملی می‌گویند.

اصل دوم، اصل "اختیار" است و استنادش به آیه "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم." (رعد: ۱۱) است این آیه را همه متفکرین این نحله، از جمله سیدجمال تفسیر کرده‌اند. "خداوند سرنوشت هیچ جامعه‌ای را تغییر نمی‌دهد، مگر این که خود آنها بخواهند؛ حال چه از خوب به بد، چه بد به خوب. این اصل نظر متفکرین را هم جلب کرده است. حمید عنایت در کتاب "سیر فلسفه سیاسی" یکی از ویژگی‌های متفکرین این نحله را در چگونه‌نگی تفسیر این آیه می‌داند.

سومین ویژگی این نحله اصل "انتخاب" است. به این معنا که حاکمیت از آن خداست، منتها خدا حاکمیت خود را به یک فرد یا طبقه یا گروه خاصی نداده، بلکه به عموم مردم اعطا کرده است؛ زیرا که انسان جانشین و خلیفه خداست. مستند به آیه: "انی جاعل فی الارض خلیفه" (بقره: ۲۹) زمامداران حکومتی، نماینده و وکیل این مردمی‌اند که جانشین پروردگارند. یعنی آن مسئولان به‌طور مستقیم جانشین پروردگار نیستند که بگویند ما جانشین امامیم، امام جانشین پیغمبر و پیغمبر جانشین خداست. نه، اینها نماینده مردم‌اند و عامه مردم جانشینان خدا هستند؛

یعنی حاکمیت ملت تجلی حاکمیت پروردگار است. برخلاف فرهنگ‌های غربی که حاکمیت مردم در نقطه مقابل حاکمیت خدا متصور می‌شود.

■ ممکن است استناد مرحوم طالقانی را در این زمینه توضیح بدهید؟

□ بله، استناد مرحوم طالقانی را برایتان می‌خوانم. در کتاب "اسلام و مالکیت" مرحوم طالقانی چنین می‌گوید: "در قرآن، زمین و منابع آن از آن خداوند است و اوست که آن را مستخر انسان ساخته و انسان در این تصرفات جانشین پروردگار است." سپس مرحوم طالقانی به دو آیه استناد می‌کند، یکی "وَالْأَرْضُ وَصَّهَا لِلْإِنَامِ" (رحمن: ۱۰) "جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ فِرَاشًا" (بقره: ۲۲) و آیه

دیگر "ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْاَرْضِ" (یونس: ۱۴) سپس می‌گوید: "مضمون این آیات و مانند آنها بیان جانشینی و خلافت انسان در زمین است. تا این جانشین دستور و اراده صاحب‌خانه را انجام بدهد." بعد در جایی دیگر می‌گوید: "فرد حاکم فقط وکیل مردم است و تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت عموم باشد. درواقع مال، مال الله است و انسان خلیفه‌الله و بنده اوست و به عبارت دیگر، چون این خلافت برای همه است: فرد، وکیل و نایب جمع می‌باشد و تصرفاتش باید در حد خیر و مصلحت عموم باشد." این دیدگاه مرحوم طالقانی است (۱).

اصل چهارم، اصل "استفاده از دستاوردهای علمی، عقلی و تجربی انسان" است. یعنی مسلمانان باید از دستاوردهای دانش بشری و تجربه علمی در گذشته و حال استفاده کنند.

اصل پنجم، "مسئله بازگشت به اسلام اولیه" یا به قول اقبال "اسلام سلف صالح" است؛ نه اسلام خواجه نصیر یا امام محمد غزالی، بلکه به صدر اسلام است. آن هم نه به "شکل و ظواهر" اسلام اولیه، بلکه بازگشت به محتوای فکری آن. شما اگر به ادبیات صدر اسلام نگاه کنید، می‌بینید که ادبیات آن زمان از حاکمیت مردم و مشارکت مردمی سخن می‌گوید.

به نظر من اینها ویژگی‌های "وجه مذهبی" طیف ملی-مذهبی را نشان می‌دهد. هر کدام از گروه‌های این طیف با شدت و ضعف‌هایی این پنج اصل را قبول دارند.

سومین ویژگی نحله ملی - مذهبی اصل "انتخاب" است. به این معنا که حاکمیت از آن خداست، منتها خدا حاکمیت خود را به یک فرد یا طبقه یا گروه خاصی نداده، بلکه به عموم مردم اعطا کرده است؛ زیرا که انسان جانشین و خلیفه خداست. مستند به آیه: "انی جاعل فی الارض خلیفه" (بقره: ۲۹)

این پنج ویژگی‌ها را دیگر نیروها نظیر خاتمی و مشارکتی‌ها نیز قبول دارند، وجه ممتاز تر ملی - مذهبی‌ها نسبت به اینها چیست؟

من نمی‌گویم که ملی - مذهبی‌ها گروه ممتازی هستند. این ویژگی‌های جامعه خودمان است که با پیشینه صدوپنجاه ساله منجر به انقلاب شد. اکنون هم مجموعه این تفکر باید به راه خودش ادامه بدهد. وقتی می‌گویم آبشخور از اینهاست، این طور نیست که دیگران چیزی نداشته‌اند و از جایی دیگر آورده‌اند؛ با توجه به این که جریان‌ها دیگر به این

پنج اصل، اصل، اصل یا اصولی را اضافه یا کم کرده‌اند. اما از نگاه ما، اصل حاکمیت مردم با اصل قیوم‌سالاری فرق می‌کند. ما باید کسی را که مسلمان، مدیر و مدبر است انتخاب کنیم. این مسلمان و مدیر و مدبر، ممکن است مهندس، پزشک و یا روحانی باشد. این درست نیست که فقط روحانیت ویژگی انحصاری حاکمیت را داشته باشد. البته منکر حضور روحانیت در حکومت نیستیم، بلکه منکر انحصاری بودن حق حکومت برای آنها هستیم. روحانیت هم مثل طبقات دیگر اجتماع به سهم خود تلاش بکند و مردم هم با توجه به صفت مدیریت به اینها رأی بدهند.

واژه ملی به تمام افتخارات ملی ایران اطلاق می‌شود؛ مثل سعدی، حافظ، مولانا، سنایی و نظامی. اینها همه عمیقاً مذهبی

بودند. مثلاً شاهنامه فردوسی یک تفسیر عالی از قرآن است و مولانا، فردوسی را "حکیم" نامیده است. یا مثلاً آقای جعفری تبریزی می‌گفت مثنوی بهترین تفسیر از قرآن است. در مقدمه مثنوی هم آمده: "هذا اصول اصول الدین و هو فقه الله الاکبر". دکتر سروش هم گفته تا این لحظه من تفسیر قرآنی بهتر از مثنوی ندیده‌ام. چه اصراری داریم که "مذهبی بودن" را به "ملی بودن" اضافه کنیم؟

سلسله عناصری در درون "ملی بودن" هست؛ مثل زبان و ادبیات مشترک، فرهنگ و همین‌طور مذهب مشترک. البته ممکن است بین سنی و شیعه فرق‌هایی باشد، ولی همه اینها در حوزه فرهنگ مشترک است. ما حتی با مذاهب غیراسلامی هم وجوه اشتراک فرهنگی داریم. وقتی به آداب دین زرتشتی و آثار زرتشت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که به مسئله حاکمیت مردم و آزادی و حقوق بشر در پنج‌هزار سال پیش بها داده شده است. بنابراین مذهب هم یکی از وجوه ملیت ماست و قبل از این که کسی معتقد به مذهب باشد یا نباشد، در حوزه فرهنگ غنی جامعه ما می‌گنجد.

فرهنگ غنی، جامعه ما را می‌سازد و همه اینها جزو ملیت ماست، منتها دلیل آن که پسوند مذهبی را اضافه کردند این است که این نخله دین را یک امر اجتماعی می‌دانند، نه شخصی و تأکیدی است بر این امر که دین در مسائل اجتماعی ما نقش عمده دارد و بدون دین نمی‌توانیم مسائل و مشکلات جامعه خودمان را حل بکنیم.

سعدی هم می‌گوید: "عبادت به جز خدمت خلق نیست - به تسبیح و سجاده و دلق نیست." یعنی او هم عبادت را یک امر اجتماعی می‌داند. مفاخر ملی ما هیچ کدام مذهب را فردی نمی‌دانستند؟

مسائلی که امروزه مطرح است، با مسائل سیصدسال پیش فرق دارد. وقتی سعدی این را می‌گوید، اصلاً به این مسئله توجه ندارد که حکومت یک امر سیاسی است و مردم باید در امر حکومت و سیاست دخالت کنند. او در چارچوب فکری خودش و با آن برداشت‌های زمان خودش این مسئله را

مطرح کرده است. این که ما باید در سیاست، امور اجتماعی و در مسائل فرهنگی جامعه دخالت کنیم، از مسائل مستحدثه است. به خصوص این که این مسائل بعد از آشنایی ایران با فرهنگ غرب و بعد از جنگ‌های ایران و روسیه وارد جامعه ما شد و برداشت‌ها و برخورد‌های مختلفی نسبت به آنها صورت گرفت. در برخورد ایران با فرهنگ غرب، مسائلی مثل آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و مساوات وارد جامعه ما می‌شود و ما می‌بینیم که سه نوع برخورد با این تفکر می‌شود. یکی برخورد پذیرش کامل فرهنگ غرب است. در نوشته‌های آخوندزاده و میرزا ملکم‌خان هست که می‌گویند "ما همین‌طور که فرهنگ غرب را می‌خواهیم بگیریم، باید نظام حکومتی غرب را نیز کاملاً

قبول کنیم." من عیناً اینها را در نوشته‌های میرزا ملکم‌خان دیده‌ام، در مقابل، تفکری پیدا شد که ما در مقابل فرهنگ غرب باید کاملاً موضع بگیریم؛ ما خودمان فرهنگ و اندیشه‌های خاصی داریم و نمونه بارز آن طرز تفکر مرحوم آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری است که علیه آزادی، مساوات، حتی علیه نوشتن قانون اساسی و گرفتن مالیات موضع گرفت.

اندیشه سوم اندیشه‌ای است که می‌گوید ما باید فرهنگ غرب را به نوعی "بومی سازی" نماییم، دموکراسی باید جذب فرهنگ ما بشود و با معتقدات فکری ما همخوانی پیدا کند. مرحوم طالقانی و بازرگان و شریعتی و حتی تا اندازه‌ای مرحوم مطهری هم دنباله این تفکر را گرفتند. اینها معتقدند ما باید فرهنگ غرب را بگیریم، از طرفی هم باید غرب و مدرنیته را نقد کنیم و بعد از نقد اینها، فرهنگ و اندیشه هماهنگ با فرهنگ خودمان را جذب کنیم. تقریباً نخله‌های مختلف ملی - مذهبی با کمی اختلاف و یک مقدار مسامحه، معتقد به این تفکر هستند.

معمولاً در مقاطعی که فشارهای سیاسی به نیروهای فعال یک جامعه افزایش می‌یابد، یک نوع وحدت تقابلی در میان نیروها شکل می‌گیرد، که به محض کم شدن فشارها رنگ می‌بازد، آیا به نظر شما وحدت نظر طیف‌های ملی - مذهبی بعد از دوم خرداد از سنخ یک وحدت تقابلی است، یا این که برای آن وجه اثباتی نیز قائل هستید؟ همان‌طور که در سؤال اول گفتم، تفکر ملی - مذهبی‌ها ریشه تاریخی

صدوپنجاه ساله دارد. بنابراین وحدت اینها تا اندازه‌ای به صورت طبیعی است که از قبل بوده است. در سال‌های ۶۰ - ۵۹ بین این نیروها قدری افتراق افتاد و تا حدی نسبت به هم بی‌مهری کردند و همدیگر را آن طور که باید و شاید نشناختند. بعد از سال ۶۰ به تدریج این احساس به وجود آمد که می‌شود بین آنها تعاملی هم باشد. به طوری که اواخر دهه ۶۰ و اوایل

دهه ۷۰ افرادی که تا دیروز همدیگر را رد می‌کردند و نقد می‌کردند، حاضر شدند که امضاهایشان را کنار هم بگذارند؛ حالا چه در آگهی‌های ختم و چه در آگهی‌های سیاسی. پس از آن طیف‌های مختلف این جریان تا حدود زیادی همدیگر را پذیرفتند. دوم خرداد نیز این ضرورت را ایجاد کرد که بیش از پیش در کنار هم باشند و ظهور بارز آن را در سال ۷۸، در انتخابات مجلس ششم می‌بینیم، به نظر من دلیل اصلی این همراهی‌ها، اشتراکات تاریخی و اشتراکات مبارزات سیاسی است. دست کم، بیشتر این نیروها در این پنجاه ساله از زمان ملی شدن نفت در کنار هم بوده‌اند. این است که آن عامل اثباتی به عامل تقابلی می‌چربد.

■ با توجه به این که در مقطع اخیر، که از سال ۷۶ آغاز شد، حرکت مردم را پایه تحولات می‌دانید، تأثیرپذیری متقابل طیف‌های ملی - مذهبی را از این موج چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ حرکت مردم یک روند و پروسه ریشه‌داری است و سال ۷۶ تبلور حرکت مردم در این صدوپنجاه ساله بوده است. یعنی یک شبه مردم به این نتیجه نرسیده‌اند که فردا روز دوم خرداد است و همه بروند و به آقای خاتمی

رای بدهند. بیشتر روزنامه‌ها در هنگام انتخاب آقای خاتمی بسته بودند و آنچه بود در اختیار جبهه مخالف بود. حتی انتخابات، درست در ایام عاشورا برگزار شد و شما اگر آن موقع به هیئت‌ها و مساجد می‌رفتید، می‌دیدید که درست در آن عاطفی‌ترین صحنه‌ای که گویندگان ایجاد می‌کردند، یک دفعه عاطفه مردم را به کاندیدای مورد نظرشان هدایت می‌کردند. یعنی این چنین از عواطف مردم هم استفاده کردند. ولی ما می‌بینیم که مردم علی‌رغم این مسائل به کس دیگری رأی دادند. این به ظاهر بسیار عجیب می‌نماید، ولی ما باید مسئله را در گذشته‌مان ریشه‌یابی کنیم. ملی - مذهبی‌ها در چارچوب کار خودشان، هم از اینها تأثیر پذیرفتند و هم روی آنها تأثیر گذاشتند.

از سال ۶۰ تا ۷۰ این نخله در افکار عمومی اثر می‌گذاشت. علی‌رغم این که رادیو - تلویزیون و روزنامه‌های کثیرالتشعار و مساجد در اختیار

دیگران بود. ما می‌بینیم که همان دانشجویی که به عناوین مختلف یک نشریه "راه‌مجاهد" یا "ایران فردا" به دستش می‌رسید و به شهرستان می‌رفت، این اندیشه‌ها منتقل می‌شد. من وقتی در انتخابات مجلس ششم برای صحبت به شهرستان‌ها می‌رفتم، می‌دیدم که این نوشته‌ها اثر خودش را گذاشته بود و می‌دیدم آن افرادی که گرداننده آن سخنرانی بود یا در آن

مسجد یا آن محفل حضور داشت، همه افرادی بودند که با این نوشته‌ها آشنایی داشتند. پس برخلاف آنچه تصور می‌شود، حرکت سال ۷۶ یک حرکت خودبه‌خودی نبوده، بلکه دنباله یک حرکت تاریخی بوده است، به اضافه این که نیروهای دیگر هم به اندازه خودشان سهم داشتند و بعد از دوم خرداد خودشان هم از این رویداد نقش پذیرفتند.

■ برخی از شخصیت‌های مربوط به جریان ملی - مذهبی ادعا دارند که پاره‌ای از شعارهای دوم خرداد مانند آزادی مطبوعات، اخبار و آرای مردم و دیگر شعارهای دموکراتیک پیش از سال ۷۶ توسط این جریان مطرح شده است. مواضع کسانی چون، مهندس سبحانی در سرمقاله‌های ایران فردا در طول سال‌های ۷۶ - ۷۱ ظاهراً این مدعا را تأیید می‌کند، آیا حرکت دوم خرداد بعینه همان چیزی بود که این گونه تحلیل‌های سیاسی و موضع‌گیری‌ها مطرح می‌شد، یا این که افکار پیش‌بینی نشده را غالب می‌بینید.

□ من پیش از این هم مطرح کردم که حرکت مردم یک حرکتی نبود که در خلأ انجام بشود. وقتی هم مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که

شعارهای دوم خرداد، همان شعارهایی است که به نحوی در انقلاب داده شد. خواسته‌های مردم، خواسته‌های عامی است می‌خواستند قدرت در چارچوبی محدود شود و آن چارچوب قانون اساسی بود. از طرف دیگر می‌خواستند به نحوی بر قدرت هم نظارت داشته باشند. تلاش مردم در مشروطیت هم بر اساس مبارزه علیه خودکامگی بود. آن که در رأس حاکمیت است، باید طبق یک قوانین و مقرراتی به نام "نظام‌نامه" یا "قانون اساسی" یا "میثاق‌نامه" یا هر نام دیگری، حکومت بکند.

انقلاب اسلامی هم با این دید آغاز شد که در نظام جمهوری اسلامی بایستی قدرت حکومت محدود به قوانین شود. ولی بعضی‌ها احساس می‌کردند که چون بالا هستند، هر کاری می‌توانند بکنند. این بود که مردم در دوم خرداد علیه این تفکر قیام کردند، شعارهایی هم که داده می‌شود شعارهای تازه‌ای نیست. این تصور غلطی است که فکر کنیم این شعارها

خواسته‌های مردم، خواسته‌های عامی است می‌خواستند قدرت در چارچوبی محدود شود و آن چارچوب قانون اساسی بود. از طرف دیگر می‌خواستند به نحوی بر قدرت هم نظارت داشته باشند. تلاش مردم در مشروطیت هم بر اساس مبارزه علیه خودکامگی بود. آن که در رأس حاکمیت است، باید طبق یک قوانین و مقرراتی به نام "نظام‌نامه" یا "قانون اساسی" یا "میثاق‌نامه" یا هر نام دیگری، حکومت بکند

جدید است. گروه‌های سیاسی و ملی - مذهبی‌ها این شعارها را در گذشته می‌گفتند، حالا هم می‌گویند، قبل از انقلاب هم می‌گفتند که حاکمیت زمامداران باید محدود به قانون بشود. جریان دوم خرداد، تبلور یافته انقلاب ۲۲ بهمن است، منتها با توجه به شرایط زمانی خودش، سلسله‌ای مطالبات و مسائلی را می‌طلبد که در زمان انقلاب یا در دوره مشروطیت نبود.

مهندس بازرگان در مقاله‌ای با عنوان "احتیاج روز" که سخنرانی سال ۳۵ است، مطرح می‌کند که اگر ما دنبال این برویم که قدرت را از بالا به دست بیاوریم و بخواهیم حاکمیت ملی و حکومت مردم را مستقر کنیم، در آخر دچار اختلاف می‌شویم. به جای این که دنبال حکومت از بالا باشیم، باید دموکراسی را تمرین کنیم. تمرین دموکراسی یعنی تمرین فعالیت‌های اجتماعی. حتی غذا خوردن و ورزش کردن ما باید به صورت دسته‌جمعی باشد. همان چیزی که امروزه نهادهای مدنی نامیده می‌شود. ما مسئله دوم خرداد را - چه به صورت حرکت اجتماعی، یا فکری و چه در چهره شعارهایی که داده می‌شد - به صورت "این همانی" و در قالب منطق ارسطویی مطرح نکنیم. این مسئله باید به صورت دیالکتیکی و در یک روند مطالعه بشود.

■ آقای خاتمی هم اعتقاد شما را دارد. ایشان می‌گویند مشخصه دوم خرداد قانون‌گرایی بود. یعنی همان قانونی که ثمره انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن بود و ریشه‌اش را در مشروطیت هم می‌بیند و از علامه نائینی و طالقانی هم اسم می‌برد. یعنی جنبش دوم خرداد را مولود روز دوم خرداد نمی‌داند، بلکه ریشه اش را در احیای قانون اساسی و انقلاب ۲۲ بهمن می‌داند.

■ صحبت‌های آقای خاتمی در مجموعه‌هایی با عنوان‌های خاتمی و روحانیت، خاتمی و مردم‌سالاری، خاتمی و حقوق زنان، حقوق جوانان، و... چاپ شده است. من با مرور صحبت‌های آقای خاتمی، در مجموع احساس می‌کنم که خاتمی دنباله تفکرات گذشتگان را پی گرفته است و مسئله تازه‌ای در نوشته‌های ایشان ندیدم. منتها بیان ایشان متناسب با زبان و عبارات نو و مردم‌پسند امروزی است.

■ در تحلیل برخی از مخالفان طیف‌های ملی - مذهبی این نکته به چشم می‌خورد که جریان فوق در همراهی کردن و حرکت دوم خرداد به دنبال مقاصد خاص خود می‌باشد، نه آنکه بخواهند نظام جمهوری اسلامی و جامعه را به یک نقطه ثبات برسانند، و حتی تا جایی در این نظریه پیش می‌روند که آنها را به توطئه در جهت

براندازی نظام متهم می‌کنند. هر چند که در رویه حقوقی و قانونی اصل بر برائت است، مگر این که اقامه دلیل و مدرک شود. اما از منظر استراتژی چه شواهدی در دست است که خلاف این مدعا را اثبات کند؟

□ همان طور که گفتم مجموعه تفکر این طیف بود که به پیروزی انقلاب

اسلامی انجامید. درست است که آن چند سال آخر، عملاً رهبری انقلاب با مرحوم امام بود، ولی مجموعه این تفکرات به همت اندیشمندان و مبارزان این طیف‌ها بود که منجر به انقلاب شد. این طبیعی بود که جلوی این نحله - که هم محبوبیت در بین مردم داشت و هم در مبارزات و اقدامات سازنده شرکت می‌کرد - گرفته شود. از آنجایی که این نحله معتقد به یک سلسله اصول و پای‌بند به اعتقاداتی بود، نخواست در درگیری‌های قدرت، جامعه و مملکت عقاید و ارزش‌های خود را فدا کند. این نحله به عناوین مختلف، خود را از معادلات قدرت کنار کشیدند و نظاره‌گر بودند. حالا هر چند درستی و نادرستی این حرکت جای بحث دارد، ولی در هر حال احساس می‌شد که از مقطع ۷۰ به بعد، جامعه به سویی می‌رود که اگر نقد قدرت نشود و اگر به کسانی که در حاکمیت هستند گفته نشود "فاین تدهیون؟" (تکویر: ۲۶) "به کجا دارید می‌روید؟" بیم آن بود که مملکت به جایی برود که دیگر قابل برگشت نباشد. این احساس مسئولیت در افراد مختلف دیده می‌شد. به تدریج از همان سال ۷۲ به بعد آغاز شد.

مثلاً خود من گفته‌ام که هدف نیروهای

ملی - مذهبی از حضور در انتخابات مجلس ششم، باز کردن مسیر مشارکت مردمی و خروج جامعه از تک‌صدایی است. به اعتقاد من تا زمانی که مردم در سرنوشت خود حاکم نشوند، هیچ مشکلی - حتی مشکل اقتصادی - حل نخواهد شد. نیروهای ملی - مذهبی در پی کسب قدرت نبوده و نیستند. تفکرات و فعالیت‌های گذشته آنها گواه این مدعاست. حتی اگر همه نیروهای ملی - مذهبی در انتخابات شرکت کنند و صلاحیت آنها قبول شود، تنها برای فراهم ساختن زمینه‌های حضور بیشتر مردم در محورهای قدرت و تصمیم‌گیری است. علاوه بر موضع‌گیری‌های شخصی، به صورت "جمعی" هم در آذر ۷۸ بیانیه‌ای با عنوان "بیانیه اعلام مواضع و برنامه‌های جمعی از فعالان ملی - مذهبی" منتشر کردند و ۷۶ نفر امضا کردند. خلاصه بیانیه چنین است: مبارزه علیه استبداد و وابستگی، شعار آزادی و استقلال و مقابله با قدرت متمرکز، منفرد و بی‌مهار رژیم شاه

از جمله ارکان اساسی انقلاب بزرگ مردم ایران بود. مردم و مبارزان جامعه ما از افشار مختلف و عقاید گوناگون، خون‌ها و رنج‌ها و شکنجه‌های فراوانی برای نیل به این خواسته‌های بزرگ فدا و هدیه کرد، اما این شعارها را در حد محاق رفته است.

نیروهای ملی - مذهبی با احساس مسئولیت در برابر مردم و روند اصلاحی که در جامعه موجود است، آماده شرکت در انتخابات هستند و یک برنامه حداقلی هم دارند. در سیاست داخلی گفتند: اصلاح قانون انتخابات و اصلاح قانون احزاب و اصلاح قانون مطبوعات. در مسئله اقتصادی گفته‌اند: حذف رانت‌ها و شیوه‌های عامی‌پروری، نظارت و جلوگیری از حیف و میل اموال عمومی، مبارزه با فساد مالی و از لحاظ اجتماعی گفته‌اند: بازنگری در قوانین استخدامی دفاع از امنیت انسانی و اجتماعی. از لحاظ حقوقی گفته‌اند: دادگاه‌های ویژه باید حذف شود همچنین حذف دادگاه‌های عام و بازگرداندن سیستم وظایف به دادرها، تعریف جرم سیاسی، اعاده حیثیت افرادی که به‌طور غیرقانونی هتک حرمت شده‌اند، جلوگیری از قانون‌گذاری مراجعی به غیر از مجلس، تلاش در جهت تنش‌زدایی و مذاکره شفاف از موضع هويت و منافع ملی با دیگر کشورها. حتی در آخرین مرحله قبل از بازداشت هم اعلامیه‌ای داده شد با عنوان "آیا ملی - مذهبی دشمن است؟"

در مقاله دیگری هم اشاره کرده بودم که ملی - مذهبی خواهان حاکمیت قانون است و تمام نیروها حق دارند در جامعه به اندازه سهم اجتماعی خودشان در حکومت حضور داشته باشند.

نوشته‌ها و اعلامیه‌های ما دیدگاه‌های ما را روشن می‌سازد و اگر هم انتقادی شده در چارچوب اصل هشتم قانون اساسی است مبنی بر این که: "در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم، نسبت به یکدیگر؛ دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را هم قانون معین می‌کند. "المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر". (توبه: ۷۱)

در شرایطی که بنا به تحلیل برخی جریان‌های متنفذ سیاسی، سکولاریزم و اندیشه‌های لائیک، موجودیت سیاسی - مذهبی جمهوری اسلامی را در مخاطره افکنده است، چگونه است که آنها با نادیده گرفتن گرایش‌های قوی جریان "ملی - مذهبی" در صدد حذف آنها برآمدند؟ آیا این موضع‌گیری بدان معناست که دغدغه‌های سیاسی ایشان بر ملاحظات بینشی و ایدئولوژیک غلبه کرده است یا

این که نوع تفکر مذهبی این جریان را خطرناک‌تر از سکولاریزم می‌پندارند؟

□ در انتخابات دوره ششم، علی‌رغم حذف کاندیداهای شاخص جریان ملی - مذهبی، چند تن از کاندیداها باقی مانده بود و با وجود ناشناخته بودن این چهره‌ها، مردم به اینها روی آوردند. این است که می‌بینیم بعد از انتخابات، احساسی در بدنه بعضی از اعضای حاکمیت پیدا شد که در این روند پیش‌رونده، جریان ملی - مذهبی به تدریج کل قدرت را قبضه خواهد کرد، پس احساس خطر کردند. شما اگر به

روزنامه‌های آن دوره مراجعه کنید، می‌بینید که احساس نگرانی از ناحیه بخشی از حاکمیت نسبت به ملی - مذهبی‌ها به وجود آمد. حتی اصلاح‌طلبان داخل حاکمیت هم متوجه این نگرانی شدند. منتها آنها می‌گفتند چاره این است که به اینها اجازه فعالیت بدهیم و در نتیجه این فعالیت‌ها بین آنها اختلاف خواهد افتاد و ما از این اختلافات در دوره بعدی می‌توانیم استفاده کنیم. اما بخشی از حاکمیت در صدد محدود کردن فعالیت ملی - مذهبی‌ها برآمدند که سرانجام به بازداشت آنها در اواخر سال ۷۹ انجامید. البته من فکر می‌کنم که در جریان بازجویی‌ها و بازپرسی‌ها متوجه شدند که این نیروها قصد براندازی ندارند. عوامل مختلفی باعث آزادی این نیروها شد و یکی از علل آن این می‌تواند باشد که اینها برداشت اولیه را دیگر نداشتند. علت دیگر می‌تواند این باشد که علی‌رغم رویکرد نسبتاً منفی که در سطح جامعه نسبت به مذهب و روحانیت پیدا شده، این گونه

نیست که مردم به سکولارها روی آورده باشند. هنوز در جامعه ما عامه مردم می‌گردند تا به بخشی از طیف‌های مذهبی که برداشت و قرائت دیگری از مذهب دارند روی بیاورند. این هم طبیعی است که آن قشری که انحصار طلب است از این نیرویی که مردم متوجه اینها هستند احساس خطر بکند.

■ اگر احتمال بدهیم که جریان‌های متنفذ سیاسی خطر نیروهای ملی - مذهبی را از سکولاریزم بیشتر می‌دانند، در این صورت با حذف این نیروها در بلندمدت چه صفت‌بندی جدیدی در صحنه‌های ایدئولوژیک و سیاسی ایران محقق می‌شود؟

□ همان‌طور که در پرسش قبلی گفتم، یکی از ویژگی‌های نیروهای ملی - مذهبی استفاده از دانش نوین و تجربیات بشری است. متأسفانه در جریان‌های متنفذ سیاسی این مسئله وجود ندارد و در طول این بیست و سه سال نشان داده شده که فقط یک برداشت و یک قرائت، بدون این که اجتهادی روی آن قرائت بشود، نمی‌تواند پاسخگوی مشکلات جامعه ما

سابقاً می‌گفتند که فقط مفهوم آزادی کافی است. اگر جامعه فقط به سمت لیبرال دموکراسی برود، کافی است. ثروت و عدالت اجتماعی یک امر موهومی است که نوعی آرمان‌خواهی است و متعلق به جامعه‌ای است که ایدئولوژی دارد. امروز جامعه دو مرتبه به آن تفکرات بازگشته است. در کنار توزیع قدرت، توزیع ثروت هم باید باشد و همین‌طور توزیع معرفت

باشد. اگر اینها درصدد حذف نیروهای ملی-مذهبی و سایر نیروهایی که به نحوی مذهب را در امر اجتماع مؤثر می‌دانند؛ باشند حضور فعال نداشته باشد، از آنجا که خودشان نمی‌توانند پاسخگوی همه مسائل سیاسی در جامعه باشند و در عمل هم به بن‌بست رسیده‌اند یا می‌رسند، این است که نه برای همیشه، بلکه در یک دورانی ممکن است جناح‌هایی که کمتر به مذهب پای‌بندی دارند در جامعه حاکم شوند.

■ آیا امکان دارد که اگر با استمرار این شیوه‌ها از کارشناسان ملی محروم شوند، بیشتر از کارشناسان خارجی استفاده نکنند، به این ترتیب که این کارشناسان ظاهراً دخالتی در حاکمیت سیاسی آنها نداشته باشند و مشارکتی را نطلبند؟

□ این احتمال وجود دارد که حتی از نیروهای خارجی برای این که نیروی دیگری مقابل آنها نباشد استفاده نکنند، البته در همان چارچوب کارشناسی و رعایت بعضی از ظواهر.

■ پیش‌بینی شما در همان سال‌های ۶۰ این بود که اگر از نیروهای ملی و کارشناسان ملی استفاده نکنند، اینجا هم مثل عربستان خواهد شد. یعنی بیشتر کارشناسان خارجی به مملکت می‌آیند و کار می‌کنند و حالا ما می‌بینیم که این در پروژه‌ها آغاز شده است. مثلاً در بندر عسلویه مقاطعه‌کار اصلی خارجی است و خارجی‌ها هم مقاطعه‌های دست دوم و سوم را به ایرانی‌ها می‌دهند.

□ بله، همین‌طور است. فقط آنچه برای

برخی از اینها مطرح است این است که قدرت در دستشان باشد، بعد از قدرت هم ثروت را به دست بگیرند. اینها در ابتدا می‌گفتند که ما مکلف هستیم احکام شرعی را اجرا کنیم، حال در متن آن عدالت باشد یا نباشد. دست ما نیست. بعد هم که عملاً با مشکل برخوردند. یا باید صحنه را خالی کنند و یا اگر می‌خواهند قدرت و ثروت خودشان را حفظ کنند، ناچارند از یک سلسله عوامل دیگری استفاده کنند که کسی کاری به قدرتشان نداشته باشد. یکی از آنها استفاده از کارشناسان خارجی است. آنها هم مسلماً آن‌گونه که یک کارشناس دلسوز ملی منافع کشور را در نظر دارد، منافع کشور ما را در نظر نخواهند گرفت.

■ تحلیلی وجود دارد که با توجه به بیلان جریان‌های ملی-مذهبی آنها را نظریه‌پردازان خوبی در عرصه اندیشه می‌بیند اما آنها را بازیگران قابل‌ی در عرصه سیاست نمی‌بیند. اگر به صورت این نقد توجه نکنیم، آیا می‌توانیم از محتوای چنین تحلیلی استنتاج کنیم که جریان ملی-مذهبی در حرکت خود به‌ویژه بعد از دوم خرداد از ماهیت

روشنفکری دینی تا حدود قابل توجهی فاصله گرفت و صبغه سیاسی تری به خود گرفت تا آنجا که حتی نام خود را از "نواندیشی دینی" به "ملی-مذهبی" تغییر داد؟

□ این که می‌گویند اینها بازیگران خوبی نیستند، حقیقت این است که این افراد به‌خصوص با سابقه طولانی، قابلیت‌های خود را در گذشته و در عرصه‌های اجتماعی نشان داده‌اند و مدیران و کارشناسان خوبی بوده‌اند و اگر در دولت موقت وارد شدند و بعد دولت موقت استعفا داد، علی‌رغم همه ضعف‌هایی که دولت موقت داشت و حتی آن موقع افرادی که عضو نهضت هم بودند خودشان از دولت موقت انتقاد کردند اما استعفای اینها به دلیل نقطه ضعف یا نقطه قوت یا نداشتن قابلیت اجرایی نبود، بلکه به علت‌های دیگری بود که اینها حاضر نشدند به هر عنوانی به بدنه قدرت بچسبند؛ بنابراین به همان راحتی که قدرت را گرفته بودند، از نردبان قدرت پایین آمدند. الان هم می‌بینیم که در جامعه یک نوع بازگشت به همان تفکر کارشناسی که می‌خواست توسط دولت موقت اجرا بشود، صورت گرفته است. گذشته از آن هم در این بیست سال، به این طیف‌ها این مجال داده نشد که خودشان را در عرصه فعالیت‌های اجتماعی نشان بدهند تا ببینند که می‌توانند از پس مدیریت جامعه برآیند یا خیر؟ پس محکوم کردن اینها با یک عنوان کلی که اینها فقط نظریه‌پردازند نه بازیگر، درست نیست.

اما درباره این که اینها نام خودشان را از

نواندیشی دینی به ملی-مذهبی تغییر داده‌اند؛ چنین بحث‌هایی در محافل ملی-مذهبی یا محافل روشنفکری مطرح نشده است که ما از این به بعد اسم خودمان را چنین بگذاریم. اینها دو روی یک سکه هستند. گاهی به عنوان نواندیشی دینی، گاهی هم به عنوان ملی-مذهبی. اگر در نوشته‌های این افراد هم نگاه کنیم، خواهیم دید که هم به مسائل فکری پرداختند، هم به مسائل سیاسی. این نبوده است که از یک بعد مسئله غافل شوند و فقط به یک بعد بپردازند. مسائل فکری در کنار مسائل روز، در نوشته‌های اینها، تا آنجا که روزنامه‌ها و جراید به آنها اجازه می‌دادند و از آنها می‌خواستند، مشخص است که به اصل موضوع توجه داشته‌اند یعنی تغییر نام دلیل نمی‌شود که آنها از وجه ایدئولوژی غافل باشند. اما این پرسش هنوز به جاست که یکی از ویژگی‌های نواندیشی دینی، آن نوآوری است و نوآوری دینی سیر نزولی پیدا کرده است. البته مسائل سیاسی روز، نوآوری را تحت الشعاع قرار داده است به خصوص که بعد از ده سال ما مسائلی را تجربه کرده‌ایم و می‌بینیم که ضرر کرده‌ایم. ما می‌بینیم که در اندیشه برخی از نواندیشان و روشنفکران مسلمان این

من شخصاً مخالف این هستم که ما خودمان را به نحوی در هرم قدرت جای بدهیم؛ وظیفه ما این باید باشد که به جای تلاش برای کسب قدرت، مشکلات مملکت را در نظر بگیریم و در زمینه‌های سیاسی اقتصادی و بین‌المللی با دیدگاه‌های کارشناسی، برنامه‌ریزی کنیم

مسئله مطرح شد که دوران ایدئولوژی به خصوص بعد از فروپاشی شوروی، سپری شده است. دیگر عرصه، عرصه کارشناسی است. مدرنیته را هم بدون این که نقد بکنیم، بپذیریم. درست همان حرف‌های گذشته که مرحوم آخوندزاده و ملکم‌خان مطرح می‌کردند، برخی به شکل دیگری مطرح کرده‌اند و ما بعد از ده سال یا دوازده سال می‌بینیم که جوان‌های ما خالی از اندیشه‌اند. جوانان در برخورد با مسائل سیاسی وارد نظریه‌ها می‌شوند، ولی در عمل وقتی با مانع برخورد می‌کنند، یا منفعل می‌شوند یا به مواد مخدر پناه می‌برند و یا دنبال زندگی و روزمرگی می‌روند. پیش از انقلاب، جوانان با هر تفکری که داشتند، براساس همان شالوده تا مرز مرگ و اوج فداکاری می‌رفتند. این نوع نگرش و مبارزه برای عقیده‌ها از بین رفته است.

من سه یا چهار روز پیش در روزنامه‌ها مصاحبه‌ای از دکتر سروش خواندم که قسمت‌هایی از آن را قرائت می‌کنم. جالب اینجاست که ایشان بعد از ده یا دوازده سال به چه نکته تازه‌ای اشاره می‌کنند. در روزنامه حیات‌نو، روز جمعه ۸۱/۴/۲۸ آمده است: "اما این که اصلاحات اساساً ایده نارسایی بود، گمان نمی‌کنم. یعنی بیش از این نمی‌توانستیم برای یک اصلاح جدی و سامان دادن عمیق به نظام سیاسی خودمان منتظر بنشینیم. این نظام سیاسی که عمده زمامش به دست محافظه‌کاران و راست‌گرایان است، پیرتر و ناتوان‌تر از آن شده است که بتواند پاسخ مشکلات امروز ما را بدهد و به همین سبب، اصلاح اگر دیر نیابد، زود هم نیست. ولی من حرفم بر سر این است که با کدام ایده و با کدام اندیشه می‌توان جنبش اصلاحات را به پیش برد و جامعه ما در

درجه اول تشنه چیست؟ در درجه اول با کدام مفهوم آشنا تر است؟ کدام مفهوم با بستر سنتی و فرهنگی او گره و پیوند بهتر و عمیق‌تری می‌خورد؟ کشف سیاستمداران و متفکران ما باید معطوف به این جهت بشود؛ چیزی که هم مطلوب باشد و هم جا افتادنی و هم برای جامعه مفهوم باشد.... چگونه باید حکومت کرد، یک پرسش متعلق به بستر دموکراسی است و ما امروز حقیقتاً از دموکراسی به هیچ وجه نباید کوتاه بیاییم. یعنی حداقل چیزی که جنبش اصلاحات باید بدون شرمندگی و بدون مناظره و مواضعه بر آن تأکید بورزد، عبارت است از مفهوم دموکراسی و دموکراسی هم چیزی نیست جز درک‌پذیری قدرت و توزیع قدرت و البته اگر تکمیل بشود، توزیع ثروت."

توجه کنید! سابقاً می‌گفتند که فقط مفهوم آزادی کافی است اگر جامعه فقط به سمت لیبرال دموکراسی برود، کافی است. ثروت و عدالت اجتماعی یک امر موهومی است که نوعی آرمان خواهی است و متعلق به جامعه‌ای است که ایدئولوژی دارد. امروز جامعه دومرتبه به آن تفکرات بازگشته است. در کنار توزیع قدرت، توزیع ثروت هم باید باشد و همین‌طور هم توزیع معرفت و ادامه می‌دهد: "وقتی ما توزیع عادلانه قدرت و ثروت و معرفت، هر سه را با هم منظور کردیم، البته به یک جامعه دموکراتیک مطلوب و ایده‌آلی خواهیم رسید." این سخنان دکتر سروش بعد از ورود به ایران است که بعد از دوازده سال تجربه و مطالعه، به این نتیجه رسیده که زیربنای اصلاحات باید براساس اندیشه و تفکر باشد و از آن سو هم دموکراسی علاوه بر توزیع قدرت، نیازمند توزیع ثروت و معرفت هم هست. این همان حرفی بود که دکتر شریعتی سال‌ها پیش با عنوان "عرفان، برابری و آزادی" بیان کرد. اکنون بعد از یک دوران ایدئولوژی‌زدایی، بیش از گذشته نیازمند پاسخگویی به دغدغه‌های فکری جوانان توسط روشنفکران دینی هستیم. انتظاری که از دکتر سروش و دیگر روشنفکران دینی می‌رود این است که به این معضلی که در بین جوانان ما وجود دارد بپردازند و آن، پرکردن خلأ یک اندیشه و تفکر برپا است که بتواند افکار و مبارزات سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی خودش را براساس آن پایه، استوار بکند.

■ آیا برای چگونگی بازگشت به مسائل فکری، ایده‌های هم دارید؟

□ مسائلی که امروز مطرح است، علاوه بر جنبه سیاسی جنبه فکری هم دارد. یکی همین منافع ملی است که باید از دیدگاه فکری هم مورد بررسی قرار گیرد. برای برخورد با مسئله جهانی شدن و نیفتادن در دام جهانی سازی، باید مبانی فکری داشته باشیم. یکی از پایه‌های فکری، مسئله استقلال است. بعضی‌ها می‌گویند شما اینجا نشسته‌اید، فلانی در خانه‌اش با یک تلفن، تمام دنیا را اداره می‌کند. بنابراین مسئله استقلال معنا ندارد! ما باید به این مسئله استقلال یک پایه فکری بدهیم. دهه ۵۰ ویژگی‌های خودش را می‌طلبید. ویژگی ایدئولوژی آن زمان این بود که چگونه با این رژیم خودکامه غیرقانونی که به هیچ چیز پای بند نیست، مبارزه کنیم؟ و هر گروهی براساس پایه‌های فکری خود استراتژی ارائه می‌داد. رویارویی با جهانی شدن هم پایه‌های فکری می‌خواهد تا اگر دولتی آمد و قرارداد توتال را هم امضا کرد، برپایه استقلال و منافع ملی باشد.

**در اندیشه برخی از
نواندیشان و روشنفکران
مسلمان این مسئله مطرح
شد که دوران ایدئولوژی
به خصوص بعد از
فروپاشی شوروی، سپری
شده است. دیگر عرصه،
عرصه کارشناسی است.
مدرنیته را هم بدون این که
نقد بکنیم، بپذیریم. درست
همان حرف‌های گذشته که
مرحوم آخوندزاده و
ملکم‌خان مطرح می‌کردند،
برخی به شکل دیگری مطرح
کرده‌اند و ما بعد از ده -
دوازده سال می‌بینیم که
جوان‌های ما خالی از
اندیشه‌اند**

■ اگر احیای اندیشهٔ ایدئولوژیک را نیاز روشنفکر دینی یا اصطلاحاً جریان‌های ملی - مذهبی فرض کنیم، در آن صورت آیا اساساً نوع نگاه ایدئولوژیک دههٔ ۵۰ را پاسخگوی نیازهای کنونی می‌بینید؟ یا این که پرداخت جدیدی از ایدئولوژی برای جریان فوق پیشنهاد می‌دهید؟

□ نگاه ایدئولوژیک دههٔ پنجاه متناسب با شرایط آن زمان بود. مثل مبارزات مسلحانه و مباحث اقتصادی آن روز. امروز هم باید راه‌حل مسائل جامعه‌مان را از درون ایدئولوژی در بیاوریم. با توجه به این که مسائل جامعهٔ ما دیگر مسئلهٔ جنگ مسلحانه نیست. مسائل جامعهٔ مدنی است، مسئلهٔ تشکیل نهادهای مدنی است، مسائل اصناف و شوراهاست. اینجا علاوه بر آن که باید دیدگاه خود را از دل ایدئولوژی، در بیاوریم، باید نگاه استراتژیک هم نسبت به این مسائل داشته باشیم.

■ آیا آن سرپل‌های دههٔ ۵۰ مثل دیدگاه‌های طالقانی، شریعتی، مجاهدین و دیدگاه‌هایی که امام مطرح کرد اینها برای تداوم آن حرکت کافی است. یا سرپل‌های جدید لازم دارد؟

□ دکتر شریعتی در آخر عمرش چکیدهٔ همهٔ حرف‌هایش را در این جمله مطرح کرد: «عرفان، برابری، آزادی»؛ همان چیزی که جامعهٔ امروز ما به شدت به آن نیازمند است.

یکی از این سرپل‌ها هم توسط مرحوم طالقانی مطرح شد. طالقانی پس از آن که از زندان آزاد شد، انگشت روی تودهٔ مردم گذاشت. در تفسیر سورهٔ «نازعات» آنجا که خداوند فرمود: «والمُدبرَات امرأ» (نازعات: ۵) بر توده تأکید کرد. بنابراین ما می‌بینیم که طالقانی در برنامهٔ قرآن در صحنه جلسه

هشتم در تفسیر فالدبرات امرأ چنین می‌گوید: «خلاصه مطلب این که تدبیر عموم باید به دست همان‌هایی باشد که حرکت نزعی داشتند و ما اگر بخواهیم این انقلاب ما به ثمر برسد باید همان‌هایی که خون دادند، جان دادند از همهٔ علاقه‌ها گذشتند تدبیر عموم باید به دست آنها باشد، دیگران باید کمک کار آنها باشند، نمی‌شود که آنها را ندیده بگیریم و کنار بگذاریم که یکی از همان تدبیر امورها، شوراهاست. «و امرهم شوری بینهم»، و شاورهم فی الامر» یعنی کار را به دست مردم دادن، همان تودهٔ مرحوم، همان‌هایی که زجر کشیده هستند، همان مستضعفین که مستکبرین بر اینها حاکم بودند. راه نجاتشان این است که کار را به دست خودشان بدهیم. بعد از انقلاب ما این همه داد کشیدیم و دیدیم مثل فریادی است که توی

بیابان می‌کشیم و گوش شنوایی نیست. اینها که انقلاب کردند، این مردم، این توده‌ها، این کشاورزها، این کارگرها، این محروم‌ها، که پیش‌تاز انقلاب بودند، کار شورایشان را بدهید به دستشان تا خود آنها که سال‌ها از همه چیز محروم بودند، امورشان را به دست بگیرند. فالدبرات امرأ (۲)»

ایشان در مقابل تفکرات موجود، مسئلهٔ شوراهای را مطرح می‌کند. مفهومی که طالقانی از شوراهای در نظر داشت این نبود که مردم عده‌ای را به عنوان عضو شورای شهر انتخاب بکنند و دنبال کار خودشان بروند. شوراهای باید از درد مردم خبر داشته باشند. نخست آن که این شوراهای باید منطقه‌ای باشند. چون دغدغهٔ مردمی که در شمیران می‌نشینند و آنها که در الهیه زندگی می‌کنند، با مردمی که در نازی‌آباد یا اسلام‌شهر زندگی می‌کنند، فرق می‌کند. کسی که در شمیران بوده و انتخاب شده، نمی‌تواند دغدغه‌های مردم جنوب شهر را تشخیص بدهد و یا برعکس کسی که در جنوب شهر زندگی می‌کند، نمی‌تواند دغدغه‌های مردم شمال شهر را شناسایی کند و به آنها پاسخ بدهد. طالقانی معتقد بود برای نجات دموکراسی، نباید «دموکراسی هدایت‌شده» را جانشین کنیم، بلکه می‌بایست به بدنهٔ اجتماعی، یعنی شوراهای، پناه ببریم.

■ جریان روشنفکری دینی بعد از سال ۳۲ به حمایت از دیدگاه‌های استقلال طلبانه مرحوم مصدق شهرت دارد، تا آنجا که برخی از صاحب‌نظران وجه تسمیهٔ «ملی - مذهبی» را مسبوق به چنین پیشینه‌ای می‌بینند. از جنبهٔ نمادین این توصیف که بگذریم، آیا در حال حاضر دنبال کردن استراتژی تشکیل جبهه را برای استیفای منافع ملی مفید می‌بینید، یا

توجه به این که ماهیت سیال جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که تفاوت‌های چشمگیری با نظام سلطنتی دارد. تا آنجا که جریان‌هایی چون آقای خاتمی از آن می‌جوشند و اتفاقاً مورد حمایت مردم نیز هستند؟

□ این که اینها اندیشه‌های خود را فقط از دکتر مصدق گرفته باشند درست نیست. تنها یکی از تفکراتی که ریشه‌های فکری ملی - مذهبی را ساخته، تفکر دکتر مصدق است. اما در مورد ضرورت تشکیل جبهه؛ تشکیل این جبهه در نظام گذشته مترادف با جبهه‌گیری علیه نظام بود، ولی امروزه لزوم تشکیل جبهه صرفاً این نیست که علیه نظام باشد. در پیشبرد برنامه‌های مثبت و کارهای اساسی جامعه، باید همه نظر بدهند و یک فرد

**نیروهای ملی - مذهبی
به هیچ وجه سکولار
نیستند و از سکولاریسم
هم به هیچ وجه حمایت
نمی‌کنند. اما اگر
سکولاریزه شدن را
به مفهوم "عرفی شدن
جامعه" بگیریم، ملاحظه
می‌کنیم
که مفهوم عرفی شدن
از زمان پیغمبر هم وجود
داشته است.
غیر از قلمرو احکام شرع،
پیامبر به مسائل عرفی
جامعه نظر می‌کرد
و مسائل عرفی را در
حکومت و سیاست
خود دخالت می‌داد**

یا یک حزب نمی‌تواند جوابگوی مسائل و مشکلات و دغدغه‌های نسل جوان باشد. هرکدام گوشه‌ای از بار سنگین مشکلات اجتماعی مثل اشتغال، مبارزه با فحشا و... را باید به‌عهده بگیرند. ضرورت تشکیل چنین جبهه‌ها، گروه‌ها و احزاب و اصناف و شوراها بیش از گذشته است. این مشکلات را ملی‌ترین و حتی دموکراتیک‌ترین دولت‌ها هم به‌تنهایی نمی‌تواند حل کند و نیاز به یک بسیج همگانی دارد.

■ **مهندس سحابی در یکی از سرمقاله‌های ایران فردا، پیش از دوم خرداد ۷۶ این نکته را مطرح کرد که صف‌بندی صوری داخل نظام خارج نظام را قبول ندارد، بلکه دو دیدگاه در برابر یکدیگر قرار دارند که طیف‌های هر یک، گستره‌ای از عناصر داخل و خارج نظام را در برمی‌گیرد. اما نکته‌ای که باید به تحلیل ایشان افزود این واقعیت است که دو جریان فکری علی‌رغم چالش‌های شدید، یک نوع همزیستی مسالمت‌آمیز را در چارچوب نظام موجود و قانون اساسی در طول ۲۳ سال با یکدیگر تجربه کرده‌اند و در نتیجه هر جریانی با عنوان جریان سوم یا به میدان گذاشته است، مجال برای طرح خود نیافته است. حرکت مردم نیز در دوم خرداد، ۲۹ ۷۶ بهمن ۱۸ ۷۸ خرداد ۸۰ نشان داده است که حرکت سیاسی را در این چارچوب بیشتر می‌پسندند و یک استراتژی وحدت - تضادی را با استیفای حقوق خود مناسب‌تر می‌بینند و ترجیح می‌دهند که علی‌رغم داشتن نقدهای اساسی، در چارچوب نظام موجود عمل کنند و به سوی جریان سوم نروند.**

□ مردم به جریان سومی که ممکن است از آن تعبیر به ضدانقلاب خارج یا داخل کشور کرد، هیچ‌وقت رویکردی نداشته‌اند ولی این که ما جریان داخل نظام را به دو جریان فکری راست و چپ تقسیم کنیم، این تقسیم‌بندی درست نیست. جریان‌های دیگری هم مثل جریان ملی - مذهبی در جامعه ما وجود دارد. منتها اگر اینها نتوانستند مجال پیدا کنند، از این بابت نیست که مردم به اینها توجه نداشته‌اند، بلکه مجال بروز در چارچوب قانون اساسی، برای اینها وجود نداشته است. اگر اینها فرصت پیدا می‌کردند تا دیدگاه خود را مطرح بکنند، آن زمان معلوم می‌شد که مردم به کدام جریان علاقه دارند. بنابراین من این تقسیم‌بندی را، که ملی - مذهبی‌ها به عنوان جریان سوم مطرح باشند، قبول ندارم.

■ **تلفی معمول از یک آلترناتیو سیاسی - اجتماعی معمولاً با احتمال جایگزینی آن نیرو در هرم قدرت است. اما یک تحلیل دیگر می‌تواند در آلترناتیو ارائه داد و آن ارائه طرح و برنامه در سطوح مختلف برنامه سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژی است، بی‌آن که توقع آن باشد که نیروی ارائه‌دهنده طرح، خودش در هرم قدرت مجری باشد. در این تلفی، طبیعتاً آلترناتیو به جای آن که به دنبال قبضه کردن حاکمیت باشد، در صدد حل معضلات سیاسی و اجتماعی برمی‌آید. در واقع برنامه او آلترناتیو است. آیا به نظر شما چنین سرمشقی می‌تواند در صحنه عمل برای نیروهای صاحب اندیشه و طرح‌کارایی داشته باشد؟**

□ در کشورهای دموکراتیک و جوامع پیشرفته، مردم به "افراد" یا

"احزاب" رأی نمی‌دهند. مردم به "برنامه‌ها" رأی می‌دهند. هر حزبی برنامه خودش را در طول دورانی که در اقلیت است با انتقاد از دیدگاه‌های حاکمیت مطرح می‌کند و دیدگاه‌ها و برنامه‌های خود را به مردم عرضه می‌کند. در انتخابات بعدی، این مردم هستند که دیدگاه‌ها را برمی‌گزینند. در دموکراسی هم دیگر این مسئله مطرح نیست که چه کسی باید حکومت بکند، بلکه چگونگی حکومت کردن مطرح است. من شخصاً مخالف این هستم که ما خودمان را به نحوی در هرم قدرت جای بدهیم و به مسئله دوم کاملاً اعتقاد داریم که وظیفه ما این باید باشد که به جای تلاش برای کسب قدرت، مشکلات مملکت را در نظر بگیریم و در زمینه‌های سیاسی اقتصادی و بین‌المللی با دیدگاه‌های کارشناسی، برنامه‌ریزی کنیم.

■ **بعضی‌ها معتقدند تنها خود آن "برنامه‌ریز" است که می‌تواند حامل و مجری خوبی برای برنامه‌اش باشد. شاید کسانی دیگر نتوانند آن برنامه را به خوبی اجرا کنند؟**

□ آنچه که در درجه اول مهم است مردم باید بر حکومت نظارت بکنند. این نظارت در قالب مجلس و احزاب، مطبوعات و نهادهای مدنی است. آنچه حکومت‌ها را ملزم می‌کند تا از چارچوب ارائه شده خارج نشوند، نظارت مردم است. اگر این نظارت گرفته بشود، بهترین افراد حتی همان برنامه‌ریزها بعد از مدتی جذب قدرت می‌شوند. جذب قدرت شدن مترادف با فساد جامعه است.

■ **برخی می‌گویند جناح‌هایی از حاکمیت حاضر نیستند حتی این را هم بپذیرند که کار کارشناسی ملی بکنیم و بدون توقع حضور در ساختار قدرت، این کار کارشناسی را در اختیار مجلس یا دیگر نهادها قرار بدهیم، پس چه باید کرد؟**

□ بر اثر تغییر و تحولاتی که در این ۴۰ سال گذشته، چه از لحاظ سطح سواد، ورود زنان به عرصه فعالیت‌های اجتماعی، افزایش آگاهی و اطلاع‌رسانی و... شده، طبقات جدیدی در حال رشد هستند و دیگر با آن سیستم قدیمی نمی‌شود حکومت کرد. ناچار باید حکومت‌ها متناسب با تفکر معاصر عمل کنند. لازمه آن هم وجود نهادهای مدنی است که اینها در حال شکل‌گیری است، و سازمان‌های غیردولتی در حال رشد هستند. این طور نیست که ما در نقطه صفر باشیم و هیچ‌جایی نباشد که نظراتمان را ارائه کنیم. ارائه نظریات و برنامه‌ها در این نهادها خیلی مؤثر است. البته ما هم معتقد به تفکر دینی و اندیشه الهی هستیم که:

تو نیکی می‌کنی و در دجله اندازد که ایسزد در بیابانت دهد باز

■ **در جریان اصلاحات دو دیدگاه به صورت موازی در کنار یکدیگر به چشم می‌خورد. جریان نخست به نمایندگی آقای خاتمی در صدد تبیین رابطه دین و دموکراسی با مینا قرار دادن تفکراتی چون اندیشه نائینی است، به گونه‌ای که در تداوم، دین در مناسبات اجتماعی و سیاسی باز هم به حضور خود ادامه دهد و در واقع پشتوانه فکری یک نظام دموکراتیک باشد، اما دیدگاه دوم در جریان اصلاحات، به صراحت یا در لفافه، سکولاریزه کردن جامعه و حکومت را می‌پسندد. از نظر شما طیف‌های جریان ملی - مذهبی به کدام یک از این دو دیدگاه نزدیک‌ترند؟**

□ به نظر من خلط مبحث شده است. یکی مبحث سکولاریزه شدن جامعه است و یکی هم مسئله سکولاریزم است. سکولار بودن به این مفهوم است که کسی ممکن است متدین و مسلمان باشد، ولی دین را از سیاست جدا بداند و هیچ گونه کارکرد اجتماعی برای دین قائل نباشد؛ ما با این تفکر مخالفیم. در این ۲۳ سال، افراد ملی-مذهبی یا کسانی که دین را در عرصه اجتماعی نافذ می‌دانند، به این مسئله رسیدند که نهاد دین و نهاد دولت، دو قلمرو مستقل هستند. ولی این که دین نباید در سیاست دخالت بکند، چنین چیزی نمی‌تواند درست باشد. بنابراین دیدگاه اولی درست‌تر است که به جایگاه دین در عرصه اجتماع معتقد است، منتها با این تفاوت که قلمرو دین را از قلمرو حکومت جدا می‌دانند، ولی دین را از سیاست جدا نمی‌دانند.

با آن تعریف که گفتم، نیروهای ملی-مذهبی به هیچ وجه سکولار نیستند و از سکولاریسم هم به هیچ وجه حمایت نمی‌کنند. اما اگر سکولاریزه شدن را به مفهوم "عرفی شدن جامعه" بگیریم، ملاحظه می‌کنیم که مفهوم عرفی شدن از زمان پیغمبر هم وجود داشته است. غیر از قلمرو احکام شرع، پیامبر به مسائل عرفی جامعه نظر می‌کرد و مسائل عرفی را در حکومت و سیاست خود دخالت می‌داد. امروزه هم یکی از مبانی فکری ما عرف است. در فقه هم غیر از سلسله مسائلی که جنبه "نص" دارد، بقیه اش "منطقه الفراغ" است که مشکلات اساسی جامعه ما باید در این عرصه معنی و حل بشود. منطقه الفراغ هم در چارچوب عرف است. عرف هم این است که از دید کارشناسی و علمی استفاده کنیم. در عین حال ما معتقدیم که به اندیشه سکولارها و حتی لائیک‌ها باید احترام گذاشت. آنها هم در جامعه حق دارند و می‌توانند دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خودشان را به مردم عرضه کنند و مردم هر دیدگاهی را خواستند انتخاب بکنند.

■ با توجه به سابقه طولانی حضور روشنفکری دینی در ایران به نظر می‌رسد این جریان دارای پایگاه اجتماعی گسترده‌ای نیست. علی‌رغم شعارهای مردمی و عدالت‌طلبانه، غیر از اقشاری چون دانشجویان و روشنفکران و تکنوکرات‌ها و بخش محدودی از طبقه متوسط، نتوانسته در سایر اقشار اجتماعی جای خود را باز کند به همین دلیل از وزن سیاسی و اجتماعی مناسبی برخوردار نبوده است؟ آیا این عارضه دقیقاً به رویکردهای خاص این جریان باز می‌گردد یا این که طبقات متنفذ به آن اجازه بروز و ظهور نداده‌اند؟

□ در این ده سال گذشته طیف‌های مختلفی از میلیون، لائیک‌ها، چپی‌ها و حتی از مذهبی‌ها بازداشت شدند، ولی اقبالی که مردم به ملی-مذهبی‌ها نشان دادند، بیانگر آن است که این تفکر در جامعه جایگاه دارد و مردم به این تفکر پایبندند. اگر هم می‌بینیم که چندان نمودی ندارد، به علت‌های ثانوی است که فرصت ظهور پیدا نکرده است و اگر زمینه مساعد بشود، مشخص خواهد شد که این طیف و این تفکر چقدر در میان مردم نفوذ دارد.

■ در تشییع جنازه دکتر سحابی با توجه به این که از رادیو و تلویزیون اعلام شد و از دانشگاه هم این تشییع شروع شد، ولی همه ملی-مذهبی‌ها اعتراف کردند که نسل جوان در این تشییع جنازه نبودند و یا در ختمی که در دانشگاه گذاشتند دانشجویها شرکت

نکردند و بیشتر که نخبگان شرکت کرده بودند؟

□ متأسفانه با آن که دکتر سحابی سالیان دراز استاد دانشکده علوم بود، دانشکده علوم را به احترام ایشان تعطیل نکردند، حتی دو ساعت. به نظر من اگر تشییع مرحوم دکتر سحابی روز تعطیل صورت می‌گرفت، آن موقع مشخص می‌شد که استقبال مردم چیست. مردم مجبور بودند که در سر کار خود باشند. البته برخی از قشرها و طبقات توانسته بودند که خودشان را علی‌رغم روز کاری به مراسم تشییع برسانند که نشان از استقبال و علاقه ملت ایران نسبت به دکتر سحابی بود.

پی نوشت:

- ۱- برای توضیح بیشتر به "اسلام و مالکیت" صفحات ۱۴۳ به بعد مراجعه شود.
- ۲- نقل از کتاب "از آزادی تا شهادت" مجموعه مقالات، اعلامیه‌ها... مرحوم طالقانی از زمان آزادی سال ۵۷ تا شهریور ۱۳۵۸ گردآوری محمدر کمان از انتشارات مؤسسه فرهنگی رسا.

